

هشتاد و نهمین نشست باشگاه قرآنی نور - اهمیت آیه بینی در سوره مبارکه یس

بسم الله الرحمن الرحيم

حکیم بودن قرآن به چه معنی است؟

ما در محضر این سوره نورانی و فوق‌العاده یس هستیم. جلسه گذشته، درباره مطلع این سوره نورانی صحبت کردیم. آیات ابتدایی سوره را یک دور با هم خواندیم. من برای این که یادآوری بشود یک بار دیگر می‌گویم. صحبت کردیم که این سوره ای است که جایگاه قرآن کریم را معرفی می‌کند. البته قرآن حکیم را، چون قرآن را به حکیم بودن خطاب می‌کند. حکیم هم به معنی دارای حکم است؛ یعنی در منطق قرآن بن بست وجود ندارد. هر اتفاقی بیفتد، قرآن راهبردی برای آن موقعیت دارد. این خیلی نکته مهمی است. در منطق زندگی با قرآن بن بست نداریم. من تجربه خانوادگی خوبی نداشتم یا داشتم یا من این توانایی را دارم یا ندارم و... برای همه این دارم ها و ندارم ها، شدن ها و نشدن ها، خدا هرگز انسان را در بن‌بستی رها نکرده است؛ مشروط بر این که اعتماد کند و دستور خدا را در زندگی‌اش پیاده بکند که از طریق رسولان الهی و به طور ویژه وجود نازنین حضرت ختمی مرتبت حضرت محمد مصطفی -صل الله علیه و آله و سلم- این به من و شما رسیده: «إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۳)، عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴)، تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ (۵)». این بن‌بست نبودن یک بخش آن به خاطر این عزیز رحیم است. یعنی خدا در ساختار انسان همواره باب رحمتش به روی انسان باز است. و خدا نیامده که انسان ذلیل بماند. خدا آمده انسان عزت پیدا بکند. لذا در سخت ترین شرایط زندگی، راه برای عزت و برای رحمت و شکوفایی باز است. هیچ کس در هیچ نقطه ای از زندگی‌اش رها شده نیست. نمی‌خواهند انسان ذلیل بماند و باب رحمت و شکوفایی به روی انسان باز است. مشروط بر این که شیوه زیستنش را از مسیر وحی و به طور ویژه قرآن حکیم قرار بدهد.

انذار به چه معنی است؟

بعد این نکته را به آن اشاره کردیم که: «لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ (۶)» یعنی این که این کتاب آسمانی آمده است تا انذار بدهد. انذار یعنی آدم‌ها را بیدار کند. انذار یعنی بیدار کردن، هشیار کردن. پاشو! این زندگی درست نیست. خودت را جمع کن. از این افسردگی بیرون بیا. از این آسیب‌های فردی و اجتماعی درونی و بیرونی بیا بیرون. خودت را جمع‌وجور کن. اگر جمع‌وجور نکنی، خودت از دست می‌روی. هیچ کس در غار تنهایی خودش، در مصیبت‌ها و آسیب‌های خودش فرو نرود و فکر کند که من راهی به بیرون ندارم. اگر کسی این کار را با خودش کرد، فقط و فقط خودش مقصر است. چون راه بیرون باز است و خدا برای هیچ وقتی از زندگی انسان بن‌بستی قرار نداده است.

اسراف، بن بست زندگی

حتی آن جاهایی که خدا در قرآن در مورد استدرج صحبت می‌کند، می‌گوید که این‌ها این جوری شدند که «طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» شدند، این حرف را می‌زند تا با این حرف شاید آن فرد را تکان دهد. خیلی این جمله مهم است. یعنی آن جایی که خدا حتی یک آدمی را می‌گوید: «طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ»، اگر آن آدم خودش را محروم نکند از شنیدن، این آیه آمده که همان آدم را نجات بدهد. چرا؟ چون که خدا در قرآن می‌فرماید: «أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمْ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُسْرِفِينَ» یعنی شما هرچقدر اسراف بکنید خدا ذکرش را از شما دریغ نمی‌کند. حواستان باشد. و جالب است که این سوره هم موضوعش اسراف است. ما جلسه گذشته تقریباً یک مقدار مفصل تر در مورد این آیه صحبت کردیم که انبیای الهی یکی یکی آمدند سراغ یک قومی برای این که آن‌ها را بیدار کنند. این‌ها پیامبر اول، پیامبر دوم و پیامبر سوم را رد کردند، کار به جایی رسید که تصمیم گرفتند پیامبر را به قتل برسانند. چرا؟ چون این‌ها را دعوت می‌کرد به خوبی‌ها! بعد برگشتند و هر مشکلی بود انداختند گردن پیامبران. گفتند: «إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۸)» هر چه بدبختی داریم به خاطر شماست! اگر دست از دعوتتان برندارید، شما را سنگسار می‌کنیم. آخر آدم این قدر بدون خط قرمز؟ بعد انبیا این را می‌گویند: «قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَنْزِلْ ذِكْرَتُمْ (۱۹)» آگه توجه کنید آسیب‌هایی که به شما می‌رسد به خاطر شیوه زیستن خود شماست. خودتان تلاش نکردید، خودتان تنبلی کردید و در نهایت خودتان این زندگی را برای خودتان ایجاد کردید. «بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ (۱۹)» که ما در مورد این آیه، جلسه پیش مفصل تقریباً صحبت کردیم. شما قوم مسرفی هستید. اسراف یعنی زیاده روی کردن. آدم بعضی وقت‌ها گنهکار می‌شود؛ ولی در گناهش زیاده روی می‌کند. آدمی که زیاده روی نکند، امید است بشود نجاتش داد؛ اما آدمی که بیفتد به زیاده روی، نجات‌دانش خیلی دشوار می‌شود. لذا حرف این است که حالا هر کاری هم می‌کنید، زیاده‌روی نکنید. مثلاً نمی‌خواهی حق را قبول کنی، دیگر زیاده روی نکن. دیگر یک جایی هم حرفی حق بود، آن را بپذیر. روی دنده لج نیفت. نود درصد حرف‌های نبی خدا را قبول نداری، ده درصدش را قبول کن. آدم اگر زیاده روی و اسراف بکند برگرداندنش دشوار می‌شود.

وجود نازنین حضرت اباعبدالله فرمودند: «اگر دین ندارید، حداقل آزاده باشید.» آزاده باش؛ یعنی حریت داشته باش. یک خط قرمزی برای خودت داشته باش. من مثلاً ممکن است کسی را قبول نداشته باشم؛ ولی لزومی ندارد توهین و بددهنی بکنم. یک حدی را نگه دار. اگر آدم یک حدی را نگه دارد بالاخره یک روزی خودش حقیقت را کشف می‌کند؛ ولی وقتی حدی نگه ندارد برگرداندنش دشوار می‌شود.

عاقبت رجل یسعی و قوش

در آیه بعدی اتفاق می افتد: «وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ (۲۰)» یک مرد نورانی دوان دوان خودش را از پشت کوه رساند به مردم شهر، به این افراد گفت: «چرا حرف پیامبران را گوش نمی دهید؟ این ها که از شما چیزی نمی خواهند. «لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا» ایمان شما که نفعی ندارد برای این افراد. مگر غیر از این است که من و شما را به خوبی ها دعوت می کنند؟ من فکر می کنم ما جا دارد به آن ها ایمان بیاوریم. من به پروردگار شما ایمان آوردم. در اوج مهربانی و دلسوزی این ها را دعوت کرد. این ها چیکار کردند؟ قطعه قطعه اش کردن این بنده خدا را! چرا؟ مگر این بنده خدا چی گفته بود؟ شما را دعوت کرد. آن هم با چه احترامی و با چه بیان لین دوست داشتنی. چقدر هم عاشقانه و دلسوزانه. به این بنده خدا رحم نکردند. حالا این مرد بزرگ به محض این که این کار را کردند خدا می گوید: «قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ» رفت در بهشت؛ ولی هنوز هم در بهشت غصه قوش را می خورد. می گفت: «يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ (۲۶)»، کاش قوم من می دانستند من چه می گویم. حیف شد. هر کاری کردم نتوانستم. یعنی قطعه قطعه کردن این فرد را، رفته آن دنیا لعن و نفرین هم نمی کند. هنوز دغدغه اش را دارد.

«بِمَا عَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ (۲۷) وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ» دیگر آن قوم بعد از آن اسراف، دچار عذاب الهی می شود. بعد از چنین کاری که کردند «إِنْ كَانَتْ إِلَّا صِيحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ (۲۹)» یعنی خدا می گوید همه آن ها را خاموش کردیم. وقتی کسی اسراف کند به سمت چنین هلاکتی پیش می رود. «يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ»، افسوس بر چنین آدم هایی! چقدر جای حسرت دارد که بشر خودش را به چنین جایی برساند. به چه قیمتی و برای به دست آوردن چه چیزی؟ آدم انقدر سفاک و بی حریم بشود. «يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۳۰)» هیچ رسولی نیامد مگر که این ها مسخره اش کردند. هر کسی آمد یک حرف حقی زد، مسخره اش کردند.

اهمیت توجه به تجربه تاریخی

«أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ (۳۱)» قبل از شما هم همین کار را کردند. شما اولین نیستید و آخرین هم نخواهی بود. حداقل به تجربه تاریختان مراجعه کنید. اگر حرف ما (انبیای الهی)، حرف دین و انبیای الهی را قبول ندارید، اشکالی ندارد به تجربه تاریخی تان مراجعه کنید. در تجربه تاریخی، قبلی ها وقتی با انبیا مقابله کردند، چه اتفاقی افتاد؟ بعد حرفی که تو می زنی حرف انبیاست یا حرف انبیا نیست؟ تو خودت صراحتاً می گویی نیست. الان دنیا ابایی ندارد از این که بگوید: «من شیوه زیستنم شیوه انبیای الهی نیست.» صراحتاً کارهایی را انجام می دهد و قوانینی را وضع می کند که بر خلاف متن انجیل، تورات و قرآن است؛ یعنی نه تنها در اسلام جایز نیست، در مسیحیت و یهودیت هم جایز نیست. به قول مامان بزرگ ما، کله اش بوی

قرمه سبزی می دهد. هنوز عاقل نشده است. حداقل از تاریخ درس بگیر! فکر نکن تو جدید هستی. یک مقدار قبل تر فرعون دنیا دستش بود، از تو قوی تر بود، فکر هم نمی کردند عمراً کسی آن ها را پایین بکشد؛ اما هیچ خبری از آن ها نیست. نمرود همین طوری بود. اصحاب اخدود که در قرآن هم اسم برده شده، مسیحی ها را آتش می زدند و... همه اثری ازشان باقی نماند. چرا آدم انقدر خودش را حتی از تجربه تاریخی خودش منفک می کند.

«وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ (۳۲)» اشکالی ندارد، همه را با هم جمع می کنیم. یعنی در قیامت می بینید همه فرعون ها دور هم جمع هستند، بعد شما باورت نمی شود که در زمره فرعون ها هستی! مثلاً من با صدام؟ چرا؟ چون همگی اسراف کردید. فرقی ندارد. حالا یکی در قرن بیست اسراف کرد، دیگری قرن نوزده. این آنچه که گذشت.

آیه بینی در سوره مبارکه یاسین

از آیه سی و سه به بعد، خدا یک آیاتی را در عالم معرفی می کند که توجه به آن آیات، انسان را از این وضعیت اسفناک نجات می دهد؛ یعنی امید است که با توجه کردن به آن آیات، از این مسئله ما نجات پیدا بکنیم. «وَأَيَّةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا» از این حرف های قبلی بیرون بیاییم، از آن خاطر مگذر شده خارج شویم، یک سری آیه در عالم ببینیم. خدا خیلی زاویه نگاه من و شما را عوض کرده و می گوید بیا با هم دوربین را بچرخانیم یک جایی را نشانت بدهم، حال زندگی ات را عوض کند. شاید همین کمک کرد از آن اسراف بیرون آمدیم. «وَأَيَّةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا»، زمین را دیدید؟ الان کم کم در آستانه فصل زمستان، زمین شروع می کند به مرده شدن. دیگر درختان چیزی ندارند. هر سبزی و شمشاد و... به یک تکه چوب تبدیل می شود. بارها و بارها من و شما این صحنه را می بینیم و بارها از اعجازش غفلت می کنیم! زمین می میرد. واقعاً هم می میرد. درختانش می میرند و از آن حالت حیات خودشان خارج می شوند. حتی برگ روی درخت نیست، چه برسد به شکوفه و میوه؛ ولی دقت کن! ما زنده اش کنیم. دیدید چقدر بهار صحنه های جالبی دارد؟ همان چوب که چهار پنج ماه از کنارش رد می شدیم چوب بود، ناگهان یک چیز سبزی بیرون می آید، جیغ می زنی! (نمی دانم شما جیغ می زنید یا نه؛ ولی من جیغ می زنم. احساس می کنم شبیه تولد است. دیدید بچه به دنیا می آید آدم از خوشحالی جیغ می زند؟ من احساس می کنم دانه دانه این ها دنیا می آیند. من و شما که زنده اش نمی کنیم. یکی زنده اش می کند. کاری که با آن می کند با من و شما هم می تواند بکند. چرا در مردگی های خودمان می رویم و امیدی به حیات دوباره نداریم؟ مگر همان خدایی که بلد است زمین مرده را زنده کند، احیا را بلد نیست؟

مورد بعدی، چرا فکر نمی کنیم بعد از مرگمان هم دوباره زنده می شویم؟ در این پنجاه شصت سال عمری که از خدا می گیریم، پنجاه شصت تا بهار را می بینیم. چرا یک آدم پنجاه شصت مورد بهار را باید ببیند؛ ولی فکر

نکند به این که خودش هم یک حیات دیگری دارد. چرا نباید در معادلات آدم باشد؟ چگونه در معادلات آدم نیست؟

آیه چچور نشانه ای است؟

یک بحث روشی کنم و باز در متن برگردم. وقتی خدا می گوید یک چیزی آیه است، منظورش چیست؟ شما آیه را چه معنی می کنی؟ «نشانه». اگر چه ترجمه درستی است؛ ولی کامل نیست. چون نشانه از دل است، دلالت دادن، بیان. آیه از «اوی» است. ما اشتقاق از این کلمه، دیگر چه کلمه ای در فارسی داریم؟ «مأوا». مأوا به چه معنی است؟ «پناه» معنی آیه پس در نهایت چیست؟ آیه، آن نشانه ای است که برای شما پناهی را فراهم می کند. صرف نشانه نیست. یک وقت شما تابلو زدید مثلاً پارکینگ سمت راست. این صرفاً نشانه است. چون شما با تابلو نمی توانید کاری کنید. چون به خودش نمی توانید پناه بگیریم. اما آیه می شود مادر! چون شما را دلالت می دهد به وجود یک مهربانی و لطفی که در خودش هست. می توانیم برویم سراغ خودش و در خودش این پناه را بگیریم. خیلی فرق می کند با تابلو. مادر هم به یک معنا تابلو است. (تابلوی مهربانی و لطافت و رأفت خدا) ولی در خودش پناه دارد. لذا می توانیم در بغلش بپریم. هر جا در قرآن گفتند یک چیزی آیه است یعنی در مواجهه با آن، حقیقتی را یاد می گیرید که خود آن و حقیقت عیناً در زندگی مورد نیاز است. اگر این پناه را بردارند، زندگی آسیب جدی می بیند. هر جا در قرآن کلمه آیه آمده از اختلاف لیل و نهار، شمس و قمر و... و همه این هایی که آیه هستند.

آیه بینی اول: احیای پس از اماته

وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيِّتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ (۳۳)

این زمینی که مرده است را فکر نکن مرده است. این را می شود زنده اش کرد و وقتی زنده می شود از آن حبّ و در واقع گیاه و رویدنی و دانه خارج می کند که از آن بتوانی استفاده کنی. خب این چگونه پناه زندگی می شود؟ کجاست در زندگی که چون به این توجه نداریم، یک آسیب جدی می بینیم؟ کافی است شما فکر کنید زندگی دنیای شما قابلیت احیا ندارد. پس چه کار می کنیم؟ یک مثال دیگر بزنم و بعد برگردم. می خواهم خودتان فکر کنید و نه این که من بگویم. فکر کنید الان زمستان می شود و درخت در حیاط خانه شما که مثلاً درخت خرما بوده، خشک می شود. شما می گوید: «ای وای خشک شد.» ارّه برمی دارید و قطع می کنید. یک آدم عاقل به شما می گوید: «مرد یا زن حسابی، این موت بود. این احیا داشت. برای چه قطع کردی؟» ما همین کار را که ممکن

است یک نفر با یک درخت انجام بدهد و چقدر اگر چنین کاری را با درخت انجام بدهد، احمقانه است؛ با زندگی‌مان انجام می‌دهیم. با جوانیمان انجام می‌دهیم. جوانی؟ مثلاً بعدش می‌خواهد چه بشود؟ پس تا می‌توانی جوانی را خرج کن برو. و همین کار را هم می‌کنیم. تمومش می‌کنیم. لذا می‌ایستیم و درختمان را از ته آره می‌کنیم. خدا با همین مثال می‌خواهد چیزی را به شما بگوید که نمی‌توانی ببینی. برای همین پناه است. خدا با آیه، موضوع غیرمحسوس را برای شما تمثیل محسوس می‌زند که نخواهی تجربه را بروی حتماً انجام بدهی. چون بعد آن بر نمی‌گردید. برای همین می‌گوییم: آیه. چون اگر در پناهش قرار نگیری، آسیب می‌بینی. خدا موضوع احیای بعد از حیات شما را با بهار دارد به شما می‌گوید. می‌گوید قرار نیست اگر موت پیدا کردی، بعدش احیایی نباشد.

جالبه بگویم هیچ کس تا حالا در عالم برای این که نمی‌تواند احیای بعد از اماته باشد، هیچ دلیلی اقامه نکرده است! آدم‌ها فقط می‌گویند نمی‌دانیم هست یا نیست. اگر عمر بشر را ده هزار سال بگیریم، یک نفر پیدا نشده که دلیل اقامه کند که حتماً زندگی پس از مرگ نداریم. آن‌ها به جای این که ثابت کنند حرف خودشان را، در حرف طرف مقابل تشکیک می‌کنند. می‌گویند تو ثابت کن که وجود دارد. همان قدر که من باید ثابت کنم وجود دارد، تو هم باید ثابت کنی وجود ندارد. چون زندگی یک بار است. هر دوی ما باید ثابت کنیم. اگه من ثابت نکردم، تو هم ثابت نکردی، پس فعلاً مساوی هستیم. چون طرف مقابل فکر می‌کند برنده شده است. تو که عجلتاً در عالم نمونه‌ای برای ثابت کردن آن نداری. ولی خدا یک نشانه‌هایی می‌آورد؛ مثل این که تا حالا پنجاه بار احیای بعد از اماته را در مورد یک درخت دیدی. شاید تو هم بعد از اماته، احیایی داری. احتمالش که هست. اگر حداقل به زیست‌شناسی اعتقاد داشته باشید در زیست‌شناسی این گردش را می‌بینیم. آقای اکولوژیست! احتمال دارد این گردش در مورد تو هم باشد دیگر. البته قرار نیست در مثال همه‌جوه به هم بخورند. چون اگر همه‌اجزایشان بهم می‌خورد دیگر یکی بودند. از حیث احیا، این مثال زده می‌شود. نه کیفیت احیای شبیه بهم. چون شما انسان هستی و آن درخت. درخت بی‌چاره زندگی را در این دنیا نبر.

ارتباط اسراف و آخرت‌گرایی

اسراف این‌جا معنایش این طوری می‌شود: آدم‌ها باور کنید فقط اگر اسراف نداشتند، آخرت‌گرا می‌شدند. باید به او بگویی مطمئنی دنیای دیگری نیست؟ می‌گوید نه مطمئن نیستم. می‌گویم اگر مطمئن نیستی، جا ندارد احتیاط حداقل بکنی؟ عاقل اگر باشد و مسرف نباشد، باید بگوید احتیاط شرط عقل است. آدم‌ها مصرف‌گرا نبودند، حتماً احتیاط آخرت را می‌کردند. ولی الان نگاه می‌کنیم احتیاط آخرت هم نمی‌کند. اسراف می‌کند. می‌گویم تو دلیلی نداری که دنیای دیگری نیست. یک آدمی اگر میوه‌ای را بردارد و نداند سمی است یا نه، احتیاط می‌کند. مسرف نباش؛ یعنی احتیاط بکن. احتیاط نجات می‌دهد. چون همین که احتیاط می‌کند، یک مراقبت در آن فرد به وجود می‌آید و همین مراقبت، کنترل به وجود می‌آورد و روی جریان هدایت می‌افتد. خطرناک‌ترین اتفاق زندگی ما آدم‌ها اسراف است. روی دنده‌ای می‌افتیم که تحت هیچ شرایطی نمی‌خواهیم قبول کنیم. باور کنید دین هیچ چیزی را نمی‌خواهد به زور در مخ آدم‌ها بکند. ولی مشکل این است که آدم‌ها چون نمی‌

خواهند دین را قبول کنند، حتی درست هم باشد قبول نمی کنند. الان متأسفانه دنیا دنیای اسراف است. تا بحث اسراف می شود، فکر می کند فقط آفت پولدارهاست. نه، آن یک نمونه خیلی پیش پا افتاده اسراف است. اصل اسراف آن جایی است که شما مخالفتی دارید و چیزی را قبول ندارید؛ ولی در قبول نکردن، اسراف می کنید. من مادر و پدرم حرفشان خیلی غلط است، باشد. دوتا حرفشان که درست هست. آن دوتای درست را چرا کنار می گذاری؟ اما الان متأسفانه بازار اسراف بین دیندارها و غیردیندارها داغ است. فرقی هم نمی کند. آدم ها حتی در دفاع از حقش هم اسراف می کند. این یک موضوع را اگر نمی دانی، بگو نمی دانم. یکی از موارد پس زمین است. زمین اگر موت پیدا کرد، دلیل ندارد احیای بعد از اماته نداشته باشیم.

آیه بینی دوم: نظام تدبیر بهره مندی از ثمرات

وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ (۳۴) لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ (۳۵)

زمین احیا دارد؛ ولی علاوه بر احیا، ما در زمین باغ های خرما و انگور قرار دادیم. انواع چشمه ها از زمین می جوشد که شما از ثمراتش بهره مند شوید. درحالی که «وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ»، شما این ها را نساخدید. شما درخت انگور را نمی گویی بروید. شما نهایتاً بذر را می کاری و آب به آن می دهی. قسمت اعظم کار را تو انجام نمی دهی. تو نهایتاً به یک درخت آب می دهی. نباید این موضوع باعث بشود که شکر در تو شکل بگیرد؟ خودت را مدیون خالقی بدانی که این را برایت فراهم می کند؟ دست از اسراف برداری؟ حداقل این را بفهم. زندگی تو در اختیار کامل تو نیست. چون آدم هایی که مسرف هستند، فکر می کنند کلاً صاحب زندگی خودشان هستند. خودمان تلاش کردیم، خودمان موفق شدیم و... فکر می کنی کاری داشت تو با سندرم داون متولد می شدی؟ شما در رحم مادر خودت را رویاندی؟ بله تو تلاش هایی انجام می دهی، حرفی نیست؛ اما این چیزی که الان برایت حاصل شده، همه اش برای تو نیست. بخش زیادی از آن خارج اختیار تو است. این ها موضوعات سوره مبارکه واقعه است. بخش زیادی از آن چه امروز ثمره است و به دست من و شما رسیده، از عمل من و شما خارج بوده و لطف خدا بوده است. حتی در کارهایی که انجام می داده ایم بارها تجربه کردیم که خوب از آب درنیامده و خودت هم می دانی داشت خراب می شد؛ اما الحمدالله نمی دانی چه شد درست شد. خدا این را بارها در زندگی به آدم نشان می دهد. ما این قدر خاطره های جذابی داریم که مثلاً کلاً می خواستیم یک کار دیگری انجام دهیم، نشد. آمدیم افسرده بشویم چرا؟ بعد متوجه شدیم که آن که نشده، درست بود. بعد برای خودمان کلاس گذاشتیم که البته ما همیشه این بصیرت را داریم که تشخیص بدهیم چه می شود چه نمی شود. یک کسی هست که زندگی آدم را مهیا می کند. چرا آدم باید در مقابل یک چنین نظام قدرتمندی شاخ و شانه بکشد؟ چون شهوت می گوید؟ آخرش که چه؟ آخرش که تو حتی برنامه ریزی می کنی برای خرابکاری هایت هم خدا کمکت می کند. یعنی تو حتی خرابکاری هم می کنی؛ خدا اگر شرایط مهیا نکند همان کار را هم نمی توانی انجام بدهی. کاری ندارد یک

مریضی به طرف می‌دهد، کل شهوتش می‌پرد. من دماغ تو را بگیرم، خفه می‌شوی! این قدر که کلاس گذاشتن ندارد.

شکر؛ بهره‌گیری نعمت‌ها در مسیر غایت کمالی

خیلی از این‌ها به دست تو نیست تو باید آدم شاکری باشی. شکر یعنی آن چیزی که در اختیار شماست را به گونه‌ای مصرف کنید که برای آن آفریده شدید. مثلاً این گل، شکرش این است که خلق شده، این چه غایتی دارد و من چه غایتی دارم؟ اگر این را بو کنم و از این بو کردن لذتی ببرم، این لذت در من ذکری ایجاد کند که بگویم خدایا چقدر تو زیبایی! فقط به خاطر این گل؛ شکر دارد اتفاق می‌افتد. چه با این بردارید یک کار دیگری نکنید و چه این را استفاده کنید؛ ولی به آن غایت هدایتی نرسد، شکر اتفاق نیفتاده است. شکر رسیدن به آن غایت کمالی است، با بهره‌گیری از نعمت‌ها.

آیه بینی سوم: نظام زوجیت

سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ (۳۶)

خدا هر چیز را خلق کرده، به صورت أزواج آفریده است. نظام زوجیت دارد. هم در آن چه از زمین می‌روید، هم خود شما انسان‌ها. یعنی انسان‌ها نظام زوجیت دارند، رویدنی‌ها نظام زوجیت دارند. و «وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ»، و بسیاری از چیزهایی که نمی‌دانید هم نظام زوجیت دارند. نظام زوجیت یعنی چه؟ زوج به دو عنصر می‌گویند که هر کدام بدون دیگری به کمال نمی‌رسد. مثل نر و ماده که هر کدام بدون دیگری بچه دار نمی‌شوند. محصولشان، حاصل زوجیت بین این دو است. فقط هم در نر و مادگی نیست. مثلاً کمال، حاصل زوجیت صفات ضدین است. کتاب معروف شهید مرتضی مطهری، «جاذبه و دافعه». این‌ها اگر باشد کمال حاصل می‌شود. زوجیت جاذبه و دافعه باید باشد. یا «أَشِدَّاءَ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ»، زوجیت این‌ها باید باشد تا انسان به معیت رسول خدا برسد. هر وقت دو چیز به تنهایی به کمال و محصول و به نتیجه نرسند، باید با هم باشند تا به محصول برسند به این می‌گویند: زوجیت. البته ما رابطه «شفع» هم داریم، در رابطه شفع، پایینی به بالایی وابسته است ولی بالایی به پایینی وابسته نیست. لذا پایینی بدون بالایی محصول نمی‌دهد ولی بالایی بدون پایینی محصول می‌دهد. به این رابطه می‌گویند: شفع. همان شفاعت. این زوجیت نیست. در زوجیت هر کدام بدون آن یکی نمی‌تواند. مثلاً حکومت دینی، حاصل زوجیت امام و امت است. این‌ها باید زوجیت داشته باشند تا حکومت دینی شکل بگیرد. یعنی امام را تنها بگذارید، حکومت دینی تشکیل نمی‌شود. امت هم تنها بگذارید، حکومت دینی تشکیل نمی‌شود. هر دو در محصول حکومت دینی باید با هم رابطه زوجیت داشته باشند. زوجیت به مرتبه کاری ندارد. زوجیت به این محصولی کار دارد که هر دوتای این‌ها را کنار همدیگر می‌خواهد. رتبه بندی ندارد. ولی شفع حتماً رتبه دارد. در زوجیت می‌توانند هم سطح باشند، می‌توانند نباشند؛ ولی در تولید آن محصول جفتشان بدون دیگری

محصول را نمی دهند. این قاعده کلمه زوجیت است. در کلمه زوج تعابیری دارند: اولاً مثلاً أزواج که می گویند یک دوتایی‌ها را می گویند. در کلمه زوج ظاهراً یک دوهایی وجود دارد- اگرچه ممکن است هر کدام از این ارکان خودش زیرمجموعه‌هایی داشته باشد. دو تا جبهه اصلی دارد که ممکن است هر کدام چند قسمتی باشد. مثلاً ممکن است در نهایت پنج گروه وجود داشته باشند؛ ولی یک دویی مثل شب و روز یا نهفته و آشکاری وجود دارد. یک دو در زوجیت وجود دارد و در اصل واژه اش نیز این هست. یک اصطلاحی در زوجیت هست، این را در لغت می گویند: دو چیز که با هم زوج می شوند، خودشان برای خودشان باید تمام باشند که با هم دیگر کمال می شوند. این واژه‌های تمام و کمال واژه‌های مهمی در قرآن هستند. تمام یعنی یک چیزی، خودش خودش باشد. مثلاً هر وقت زوجیت می خواهد اتفاق بیفتد، جنس نر و جنس ماده در جنس خودشان بودن باید تمام باشند. اگر ناقص باشند، زوجیتشان محصول نمی دهد. لذا خودشان باید تمامیت داشته باشند و کنار همدیگر به کمال؛ یعنی یک محصول جدید می رسند. لذا سوره‌ها همین طور است؛ هر سوره‌ای خودش تمامیت دارد، کنار هم که می رسند یک غرض سومی به وجود می آید که برای آن کنار همدیگر قرار می گیرند و متفاوت از آن قرض اولی است.

البته در این موارد باید ابتدا محصول را تعیین کنید، تا بگویید زوجیت است یا شفاعت؟ مثلاً در رابطه امام و امت، بستگی دارد محصول چگونه تعریف شود. اگر محصولش بهشت رفتن من است، رابطه من و امام شفاعت است؛ اما یک وقتی محصول مدنظر تشکیل جامعه دینی است که در آن حالت زوجیت است. چون امام هم بدون مردم، جامعه نمی تواند درست کند. لذا باید محصول را بگوییم بعد تعریف کنیم. مثلاً در رابطه زن و مرد، اگر محصول را بگذارید کار انجام دادن، ممکن است زوجیت نخواهند؛ چون هر کدام به تنهایی می روند و کارشان را انجام می دهند. ولی وقتی می گویند فرزند، آن وقت زوجیت لازم می شود. خداوند چون اساساً محصول لازم ندارد و همه عالم جلوه اوست، اصلاً با هیچ چیزی رابطه زوجیت ندارد. یکی است، همسر هم ندارد، «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (۴)»، خودش تک و تنها است. ولی ما همه کفو داریم. کفو یعنی شما هر جایی یک محصولی را می خواهید تولید کنید، به زوجی کفو خودتان برای آن محصول نیاز دارید. مثلاً اگر قرار است محصول فرزند باشد، آن دو زوج باید نر و ماده و جفتشان هم انسان باشند. اگر کفو نباشند، آن محصول صادر نمی شود. زوجیت کیفیت می خواهد. یک وقتی می گویند محصول، تربیت نسل صالح است؛ این علاوه بر انسان بودن، مثلاً ایمان داشتن هم نیاز دارد. بر اساس این که چه محصولی مد نظرتان باشد، سطح کیفیت زوجین تغییر می کند.

آیا همسرمان باید شبیه خودمان باشد؟

آیه این است که ببین: شما خودت هم بخواهی محصول بدهی، زوجیت لازم هستی. علاوه بر این بالا می گوید: «لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ (۳۵)»، هر ثمره‌ای حاصل می شود، دست خدا در کار است؛ حالا می گوید خود تو هم برای این کمالت نیازمند به زوجیت هستی. حداقل این است که آدم لازم دارد یک چیزی مخالف آنی که هست مکملش باشد. (البته متناقض نه؛ حق و باطل منظور نیست. حق و باطل زوجیت

نیستند؛ چون وجود و عدم هستند. وجود و عدم زوجیت نیست. زوجیت در ضدین به وجود می آید، نه در نقیضین. مثل جاذبه و دافعه. دو ملکه متفاوت هستند؛ زوجیت در ملکات متفاوت به وجود می آید. لذا اگر یک نفر مثلاً سریع است، تائی هم باید داشته باشد؛ تائی در عین سریع بودن. جفت این ها دو تا شاکله متفاوت است که باید در طرف شکل بگیرد.) شما برای به کمال رسیدن زوجیت لازم داری؛ یعنی تازه آن طرف صفت خودت هم باید داشته باشی. درحالی که اسراف منطقی این است: «دنیا همین که من هستم، است.» مثلاً وقتی زندگی خانوادگی را تشکیل می دهی، طرف مقابل بنده خدا خانمی است ریحانه یا آقایی است که قرار است قوام باشد و کلاً جنسش با تو فرق می کند؛ اصلاً قرار نیست شبیه تو باشد. البته یک اشتراکاتی باید داشته باشد از باب کفویت و قطعاً یک تفاوت هایی باید داشته باشد که به واسطه آن تفاوت ها کمال حاصل بشود. بعد می روی در زندگی خانم می خواهد آقا را مثل خودش بکند و آقا می خواهد خانم را مثل خودش بکند. چون نمی توانند با مقابل خودشان زندگی کنند، اسراف به وجود می آید.

ما اصلاً بلد نیستیم با فردی که ضد ما است، زوجیت برقرار کنیم. همه را می خواهیم شبیه خودمان کنیم و یک اجتماع تشکیل بدهیم. هرگز هم با این مدل به کمال نمی رسیم. شما وقتی با یک نفر ازدواج می کنی، من آقا هستم و آن خانم است؛ اساساً ما تفاوت داریم که زن و مرد هستیم. آن یک جور دیگر نگاه می کند. یک جور دیگر فکر می کند. ما معمولاً زندگی خانوادگی تشکیل می دهیم، ولی از زوجیت خبری نیست. چه کار می کنیم؟ در بهترین حالت مسالمت آمیز همدیگر را تحمل می کنیم. کتاب روان شناسی هم همین را می گوید. مثلاً می گوید: «عزیزم ببین مردت این طوری است، خانمت این طوری است. روزها را به این نحو تقسیم کنید. روزهای فرد به میل خانم، روزهای زوج به میل آقا.» و می گویند چه خوب ما با هم دعوایمان نمی شود. این که زوجیت نیست. شما آن یکی صفت را که در خودت ایجاد نمی کنی! زوجیت وقتی است که من اگر می بینم طرف مقابلم از زاویه دیگری نگاه می کند، آن زاویه را در خودم ایجاد کنم. بتوانم از زاویه آن نگاه کنم. نه این که فقط زاویه نگاه آن را تحمل کنم. هنر نکردی تحمل کنی. البته در این دوره، باید بگوییم هنر کردی تحمل کردی! چون مردم تحمل هم نمی کنند. زوجیت یعنی این دوتا صفت باید برود در هم و بعد به یک کمال سومی برسد. یعنی من باید یاد بگیرم نوع نگاه دیگری را در خودم فعال کنم. او هم نوع نگاه دیگری را در خودش فعال کند. در زوجیت نیاز داریم که دو تا صفت تناقض پیدا کنند. وارد بشود و چیز سومی به وجود بیاید. ما این کار را نمی کنیم و منجر به شکل گیری اسراف می شویم. چون من که دنبال منافع خودم هستم و طرف مقابل هم همین طور. زندگی مدام بکش بکش می شود که لذتی ندارد. بعضی وقت ها با خودم فکر می کنم واقعاً چرا ازدواج می کنند؟ بعضی اوقات پاسخشان این است که نمی دانستیم این طوری می شود. به تجربه تاریخت مراجعه کن! دقیقاً همه در همان چاله ای که قبلی ها افتادند، می افتند. آدم ها چون بلد نیستند، سریع می روند سراغ گزینه من اصلاً ازدواج نمی کنم. این گزینه هم مشکل را حل نمی کند. چون تو قرار بود به یک کمالی برسی. در این صورت کلاً نمی رسی. باز صد رحمت به آن کسی که رفته وسط دعوا، یک وقت دیدی یک چیزی به او اضافه شد. چرا همیشه بین دو تا گزینه فاجعه انتخاب می کنیم؟ یا ازدواج نکنم یا فقط زندگی از اول تا آخر دعوا باشد؟ چرا گزینه های سوم در زندگی

ما وجود ندارند؟ مثل این که می‌گوییم آدم دین دار باشد ولی خون مردم را بکند در شیشه بهتر است یا بی دین ولی مهربان؟ جفتش کوفت است و بدا! خب چرا یک چیز سوم نه؟ یک آدم دین دار مهربان حق مردم رعایت بکن. بعد هم این قدر تکرار می‌کنیم فکر می‌کنیم همین است و شبیه همان طفلکی می‌شویم.

زوجیت گزینه‌های دیگری در زندگی من و شما قرار است فعال کند. چرا همیشه در دایره‌گزینه‌های خودمان؟ چقدر خوب، من همسری دارم که موضوع را کلاً یک جور دیگری نگاه می‌کند. زندگی همین است. اصلاً طبع خلقت زن و مرد این جور بوده است که در جهان بینیشان اشتراک دارند مثلاً در اعتقاد به خدا و... اما قرار نیست در شاکله‌شان شبیه همدیگر باشند. لذا هر چقدر همسران متفاوت تر، بهتر. البته مشروط بر این که ظرفیتش را داشته باشید، وگرنه که آن زندگی دیگر چیزی ارزش نمی‌ماند. فکر کنید که یک عالمه تفاوت دارند و می‌خواهند این‌ها را در خودشان ایجاد کنند؛ برای خودش کلاس درسی است. این خانم و آقا بعد ده سال زندگی، چه قدرتی پیدا می‌کنند. چون هر کدام ضدّ صفت خودش را در خودش فعال کرده است. از تفاوت‌هایتان در زندگی لذت ببرید. کیف کنید از این که اصلاً شما را نمی‌فهمد البته شما هم او را نمی‌فهمید. خیلی جذاب است آدم با یک کسی که کلاً آدم را نمی‌فهمد و یک جور دیگر فکر می‌کند می‌تواند سال‌ها زندگی کند و آن نرم‌افزار را روی خودش نصب کند.

آیا تنها راه رسیدن به کمالات ازدواج است؟

کلاً خدا بن بست در اسباب خیلی ندارد. لذا این جور نیست که بگویید که ازدواج، تنها راه رسیدن به یک سری از کمالات است. حضرت مریم (سلام الله علیها)، ازدواج نکرد و عمراً خانمی در این عالم به گرد پای حضرت مریم (سلام الله علیها) برسد. جزء زنان برگزیده عالم هستند. ولی مثال استثناء مبنای نظام تعلیم و تربیت نیست. نظام تعلیم و تربیت را خدا برای انسان به گونه‌ای رقم زده که با ازدواج آن را می‌تواند در خودش فعال کند. آیا می‌شود بعضی‌ها در تاریخ از این مسیر نروند؟ بله، می‌شود. چون خدا در اسباب دستش بسته نیست. مثل این که آیا می‌شود مرده زنده بشود؟ بله. حضرت عیسی (علیه السلام) چند تا مرده را زنده کرد. اما این به این معنی نیست که کلاً مرده‌ها زنده می‌شوند. این که یک چند مورد استثناء داریم، یعنی پس هر که ازدواج هم نکرد خیالش راحت می‌رسد؟ نه. حواستان باشد طبع بشر بر این ماجرا نیست. طبع بشر بر زوجیت قرار داده شده و به طور خاص بر ازدواج. ولی این جور هم نیست که اگر کسی نتوانست ازدواج کند؛ یعنی نمی‌رسد. این حرف هم حرف غلطی است. چون در عالم چنین راهی وجود دارد. حالا اگر فکر می‌کنی ظرفیتی شبیه حضرت مریم داری، همه‌ی زندگی‌ت را شبیه حضرت مریم بکن. ازدواجت هم همین طور. آقایان هم شبیه حضرت یحیی. اما اگر می‌بینی بقیه چیزهایت به آن فرد نمی‌خورد، لطفاً در این مورد هم شبیه آن زندگی نکن. مثل آدم زندگی کن. آن‌ها فرا آدم هستند. وگرنه راهش بسته نیست به لحاظ تحقق؛ ولی در طبع بشر این جور قرار ندادند. با این حال من به تجربه به شما می‌گویم که اگر آدم‌ها این را می‌فهمیدند که اساساً ازدواج برای مشابهت نیست بلکه برای تفاوت است، می‌توانم بگویم تا هشتاد و پنج درصد طلاق‌ها از بین می‌رفت. چون آدم‌ها برای مشابهت داخل

زندگی می شوند. بعد با تفاوت غافلگیر می شوند. نمی توانند مدیریتش کنند. بعد دعوا شکل می گیرد و بعد یا طلاق عاطفی می گیرند یا طلاق. ولی ما اساساً برای تفاوت زندگی می کنیم. برای این که یک چیز دیگری در من شکوفا بشود. این هم سومین آیه. همچنان آیه ها ادامه دارد.

در هر جا شما زوجینی دارید، یک زوج یک چیزی دارد که فرد دیگر ندارد. مثلاً امام، اتصال به وحی دارد امت آن را ندارد. عوضش امت ید اجرایی و اراده ای دارد که اراده او محقق می شود، در حالی که امام این را بنده خدا ندارد. امام نمی تواند یک نفره اراده اش را در جامعه محقق کند. جامعه می تواند. لذا تحقق و اراده کردن کار مردم است؛ ولی اتصال به وحی کار امام است. این دو باید کنار هم بشینند. مردم باید اراده اشون را با این وحی با هم انجام بدهند. مشکل آن جایی به وجود می آید که مردم می روند و می خواهند اراده خودشان را انجام بدهند. می خواهند با علم خودشان محققش کنند.

امت هم همین طور است. امت هم فکر کنید خانواده دارد. خانواده هم زن و شوهر دارد. که آن ها هم متفاوت هستند. خود این خانواده با آن خانواده شاکله ای متفاوت هستند. یکی بلوچ است، یکی فارس، یکی ترک. این ها متفاوت هستند. باید یاد بگیرند در نظام اجتماع با هم زوجیت پیدا کنند. گاهی ممکن است آدم هایی متناقض با ما هم باشند که امت آن امام دیگر نمی شوند. ممکن است در آن کشور زندگی کنند ولی طبیعتاً مثلاً یک آدم مشرک، امت رسول خدا نمی شود. ولی ممکن است اجازه بدهند در آن کشور زندگی کند. ولی امت رسول خدا آنی است که وحی رسول خدا را محقق می کند؛ وگرنه امت آن امام نمی شود، مردم یا ناس می شود.

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم